



گفت‌وگوی قفسه جام جم با مجید

فصل

قانون، این کلیدواژه رمان گور سفید مجید قیصری است. رمانی خوشخوان و البته عجیب که شاید هر سلیقه‌ای آن را نپسندد. نویسنده تلاش کرده از این زاویه داستان را برای خواننده روایت کند و اتفاقات را بر اساس اعتراف راوی کنار هم قرار می‌دهد. مفسر باشد چه اتفاقاتی انتظار ما را می‌کشد؛ به خواننده اهمیت وجود قانون را گوشزد کند. نشان دهد که اگر قانون نباشد مجید قیصری که بیشتر داستان‌هایش درباره جنگ است، این بار سراغ یک از موضوعات اجتماعی رفته و آن را با خواننده تحلیل کرد، هرچند نویسنده معتقد است چنین نیست و داستان‌ش کارکرد تمثیلی ندارد. با او به بهانه این کتاب گپ زدیم. سیستماتیک است. قیصری در این رمان فصل تازه‌ای از داستان‌نویسی خود را به خوانندگان‌ش نشان داده و تصویری کمتر کاهن» و «شماس شامی» در گونه تاریخی-دینی، یا «باغ تلو» و «گوساله سرگردان» در حوزه جنگ از جمله آثاری باشد که بسا باین گونه ادبی ارتباط برقرار کنند حتما داستان‌های او را باید در نظر داشته باشند. این گفت‌وگو قابلیت داشت بیش از این می‌دهیم. در پایان شاید خالی از وجه نباشد یادآوری کنیم که این کتاب از آن دست کارهایی است که هر بار بخوانید کشف تازه‌ای می‌کنید و در واقع



حسام آبنوس

دبیر قفسه

پیگیری کرده متفاوت است. آن فرد اعتراض‌ش را از مسیر قانون و نامه‌نگاری و روش‌های دیگر پیگیری کرده و پس از این‌که به نتیجه نرسیده دست به اقدام شخصی زده و ممکن است بشود به او حق داد ولی شخصیت داستان دنبال حق نیست و در صدد پیاده کردن دیدگاه خودش است که این خطرناک است. یک زمانی حق شخصی کسی خورده شده و یک زمانی فرد دنبال پیاده کردن یک جامعه آرمانی است؛ این دو بحث متفاوت است.

صالح و دوستانش پدر لیل را به قتل می‌رسانند چون در کار مواد مخدر است. آنها هم دلیل‌شان این است که این آدم در حال آلوده کردن جامعه بوده است. خب او که فسادش آشکار است.

ببینید، ما همین الان داخل خیابان افراد بسیاری می‌بینیم

در این داستان، شهر است که به شر دامن می‌زند یا شر مولود انسان است؟

شر مولود آن آدم است یعنی متکی به شخص است و باوری که او به آن رسیده به جای این‌که به خیر دامن بزند موجب شر می‌شود. فکر می‌کنم در قرآن هم یک جایی می‌فرماید که بسیاری این قرآن را می‌خوانند، ولی به جای هدایت شدن به گمراهی کشیده می‌شوند.

پس یعنی مدینه با آن تعابیر فلسفی در این داستان کارکردی ندارد، چون برخی از داستان‌نویسان معتقدند روستا نماد خیر است و شهر نماد شر!

نه اصلاً چنین کارکردی ندارد.

ما در داستان شما چند طیف آدم می‌بینیم، آیا «گور سفید» جامعه کوچک است و شما به صورت نمادین قصه تعریف کرده‌اید یا این‌که هر کدام ما به ازادارند و اصلاً کارکرد نمادین ندارند؟

خیلی این طوری نگاه نکردم، شاید دو برادر یا نوچه‌های برادر این‌طور باشند؛ مثلاً صالح نمادین است، ولی این‌که افراد داستان نمادی از جامعه باشند، نبوده است.

در داستان «گور سفید» شما از قانون و تفسیرهای مختلف از قانون حرف زده‌اید. می‌خواهم این را به اتفاقات امروز ربط بدهم که به نظر شما شرایط روزگار موجب نمی‌شود افراد خود را در جایگاه مفسر قانون بنشانند و دست به تفسیر شخصی بزنند؟ این نکته خوبی است؛ وقتی فرد نمی‌تواند به قانون اعتماد کند یا اتکا داشته باشد، این‌طور می‌شود فلسفه این‌که فرد اجرای عدالت را به جای مسیر قانونی از مسیر شخصی دنبال می‌کند یعنی قانون کور است یعنی قانون نمی‌تواند حق من را بگیرد برای همین فرد خودش دست به رفتار شخصی می‌زند و این ربطی به اینجا ندارد و این تصور در همه جا هست.

پس این رفتار شخصی اتفاق خلاف آمدی نیست و نباید مذموم باشد. اما در داستان شما این‌طور نشان داده می‌شود که این رفتارها ناپسند است.

در این داستان افراد اصلاً به سمت قانون نمی‌روند. یک زمانی شما به قانون رجوع می‌کنید و مفسده کسی را اعلام می‌کنید ولی یک زمانی است که افراد معتقدند که هیچ محکمه‌ای نمی‌تواند به این جرایم رسیدگی کند و خودشان دست به کار می‌شوند. آنها با یک الگوی شخصی افراد را مفسد معرفی می‌کنند و دست به اقدام می‌زنند در حالی که قانون می‌گوید فرد باید یک جرمی مرتکب شده باشد و بتوان با یک مبنایی این جرم را اثبات کرد. قانون بدون ادله نمی‌تواند برای کسی حکم صادر کند، ولی افرادی بدون ادله دست به صدور حکم و اجرای آن می‌زنند. حتی در متن قرآن می‌بینیم که برای اثبات ادعا در مورد برخی احکام نیاز به چند شاهد است.

حالا در چنین شرایطی تکلیف کسی که حشش زیر پا گذاشته شده، چیست؟ ما با افرادی روبه‌رو هستیم که معتقدند حششان زیر پا گذاشته شده و عدالت درباره‌شان اجرا نشده است حالا راهکار داستان شما برای این افراد چیست؟ چون قرار نیست در

داستان با نقد روبه‌رو باشیم بلکه با راهکار هم باید مواجه شویم.

اینجا در این داستان به مجری قانون نپرداخته‌ام. زمانی که قانون و مجری آن درست کارشان را انجام نمی‌دهند و باعث می‌شوند کسانی مظلوم واقع شوند و حششان پایمال شود در ادامه دست به اقدام عملی می‌زنند. کسانی که سال‌ها صبر کرده‌اند دست به طغیان می‌زنند و کاری می‌کنند که حتی به نابودی خودشان منجر می‌شود.

مبنای جامعه مدرن قانون است؛ حتی برای خرید یک نان هم قاعده‌ای به نام «صف» وجود دارد و این یعنی یک مبنای قانون. البته در این کتاب بحث من اینها نیست، بلکه آدم‌هایی را نشان می‌دهم که از همان ابتدا قبل از این‌که حششان خورده شود، با اتکا به یک متن مقدس به یک باور رسیده‌اند و دست به اقدام می‌زنند، این افراد با آن کسی که از مسیر قانون مطالبه خود را



کدام کار من را خوانده‌اید که دردتان نگرفته باشد؟ داستان‌های من را یک عده موافقش هستند و عده‌ای مخالف آن. خاطرم نمی‌آید داستانی نوشته باشم و در آن نسبت به مسائل اجتماعی دیروز و امروز خودم بی‌تفاوت باشم و سعی کردم درباره به یک مشکل حرف بزنم

که مشغول رفتارهای خلاف قانون هستند، ولی آیا می‌شود هرکسی یک چوب‌دست بگیرد و با افرادی که قانون را زیر پا می‌گذارند، درگیر شود؟ اگر قرار باشد هر جا خلاقی می‌بینیم وارد ماجرا شویم دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

ما در رمان «گور سفید» شاهد یک مجید قیصری جدید هستیم. این مجید قیصری قبلاً هم بوده یا تازه است با توجه به داستان‌هایی که من از شما خوانده‌ام به نظرم می‌رسد که این مجید قیصری تازه خروج کرده و قبلاً سکوت کرده بود. این تصور درست است؟

این داستانی که حدود شش سال قبل نوشتم فکر کردم حالا باید چاپ شود. حالا این‌که خروج کردم یا از خودم عدول کردم را نمی‌دانم!

انگار یک تصویر تازه از خودتان به خواننده نشان داده‌اید.